



کتاب «دل آشوب»، که همسران آن هانیز بخشی از جذاب ترین آثار در حوزه ادبیات پایداری ما هستند. آن هایی که از جوانی پایه پای همسرانشان بوده و در کنار تربیت فرزند، همیشه آماده و منتظر بوده اند. در این کتاب، روایتی از زندگی مریم حسن زاده، همسر شهید محمدرئوف رفیعی را می خوانیم. روایتی که با تولد و کودکی او در افغانستان آغاز می شود و به سوریه می انجامد. این کتاب که آخرین نوشته محمد سروررجایی است، به زودی توسط انتشارات خط مقدم منتشر خواهد شد. بخش ابتدایی کتاب به زندگی مریم حسن زاده در کشورهای افغانستان، ایران و امارات می گذرد. او که در افغانستان متولد شده، به دلایلی همراه با خانواده به ایران مهاجرت می کند و از دوران نوجوانی اش می گوید. سپس از آشنایی با خانواده رفیعی و چگونگی ازدواجش می گوید. همسری که ساکن ابوظبی است و مریم را بعد از سال ها، به آنجا می برد. در لایه لای روایت های راوی، از آداب و رسوم افغان ها نیز سخن گفته می شود، اما بخش اصلی کتاب در سوریه می گذرد. آنجا که عشق فراوان مریم به حضرت زینب (س) که از بیچگی نشئت گرفته، آن ها را به زیارت دمشق می کشاند. اما اتفاقی آن ها را ساکن آنجا می کند. راوی در این بخش، نه تنها از خوشی های زندگی در سوریه، که از چگونگی آغاز جنگ های داخلی سوریه نیز می گوید، از پیوستن همسر و فرزندش به نیروهای مکتب القائد و پس از آن به نیروهای وطنی و نگرانی هایی که با آن ها مواجه بوده است و از انتظار برای رسیدن و وصل.



«خدا یا آنجایی؟ منم مارگرت»، عنوان آشنایی برای علاقه مندان ادبیات داستانی است، خالق این اثر، «جودی بلوم» از پرچالش ترین نویسندگان قرن ۲۱. اکنون در میان آثاری چون «مارگرت»، دست کم سه پروژه سینمایی و تلویزیونی دیگر در حال تبدیل شدن به یک ستاره سینماست. به گزارش ایرنا، نام جودی بلوم نویسنده آمریکایی کتاب کودکان و نوجوانان و همچنین ادبیات داستانی برای بزرگسالان که تاکنون بیش از ۳۰ اثر از خود به جا گذاشته است به دلیل شجاعت لازم برای نوشتن کتاب هایی درباره بلوغ - به گونه ای که هیچ کس دیگری قادر به انجامش نبود- به یکی از عناصر اصلی فرهنگ پاپ ماندگار تبدیل شد. جودی اکنون بین مارگرت، جودی بلوم برای همیشه و دست کم سه پروژه سینمایی و تلویزیونی دیگر که به زودی به اکران و نمایش می رسند در حال تبدیل شدن به یک ستاره سینماست. از جمله آثار معروف جودی بلوم می توان به کتاب خدا یا آنجایی؟ منم مارگرت در سال ۱۹۹۰، داستان های یک کلاس چهارمی هیچ کاره در ۱۹۷۲ و فاج خل وچل اشاره کرد. زمانی که او در دهه سوم عمرش بود. وی که اکنون ۸۵ساله است با انتشار نخستین رمانش در سال ۱۹۶۹ در زمره اولین نویسندگانی قرار گرفت که کتاب هایش برای نوجوانان مسائلی را مطرح می کرد که برخی از آن ها تابو محسوب می شود. «نیویورک تایمز» در وصف آثار جودی نوشت: جادوهایی هستند که برای بخش در خورتوجهی از زنان آمریکایی، گذرا از دوران کودکی به نوجوانی رانشان می داد. انجمن کتابخانه آمریکا، وی را یکی از پرچالش ترین نویسندگان قرن ۲۱نامیده است. با وجود تمام انتقادهایی که به آثار بلوم می شد، جودی توانست ۸۲میلیون نسخه از کتاب هایش را که تاکنون به ۳۲زبان زنده جهان منتشر شده است به فروش برساند. بلوم تاکنون تعدادی جایزه از جمله جایزه مارگرت اوداردز را به سبب مشارکت هایش در حوزه ادبیات نوجوانان نصیب خود کرده است. بلوم به وراایتی می گوید: نه از نوشتن دست برمی دارم و نه از مرگ هراسی دارم. او بیش از ۵۰سال است که می نویسد. جودی گفته هرگز از نوشتن دست نمی کشد. بلوم می گوید فیلیپ راث چهار سال قبلش از مرگش گفت. من کاری که باید انجام دادم و زندگی چیزهای بیشتری از نوشتن و انتشار کتاب های داستانی دارم، اما من قصد ندارم در این باره فیلیپ راث باشم. نمی خواهم از نوشتن دست بردارم.

🔴 آنچه از صفاور و نشنی هویت زبان می کاهد؛ ورود عناصر دستوری و الگوهای ساختاری و عناصر قاموسی بنیادی است. در حقیقت، صورت و عناصر صریح زبان است که به آن اصالت می دهد. از این رو، در وام گیری الگوهای بیانی بیگانه باید حساسیت بیشتری نشان داد. این الگوها نه تنها ساخت های زبانی را در سطوح گوناگون از هنجار خارج می کنند، با خود عناصری فرهنگی همراه می آورند که با فرهنگ اهل زبان ناسازگار است. مثلاً عبارت قالبی «این مشکل شماست»، که از «This is your problem»، آمریکایی اقتباس شده، مهر فرهنگی بیگانه با فرهنگ ما را بر خود دارد؛ فرهنگی که هم بستگی و معاضدت از مبانی اخلاقی آن است. در هر زبانی، واقعیات و اندیشه ها و عواطف به بیانی درمی آیند که با فرهنگ آن زبان سازگار است و اگر با وام گیری الگوهای بیانی ناساز، شیوه های نامتناسب با فرهنگ بومی اختیار کنیم، به یکی از نقش های بسیار مهم زبان خدشه وارد ساخته ایم و آن «نقش تاریخی حمل فرهنگی اصلی» است. احمد سمیعی گیلانی، نگارش و ویرایش، ص ۲۳۴.

ویرایش را از آب و گل بیرون کشید



خوشبختانه هنوز زنده بود که قرار شد یازدهم بهمن، زادروز او روز ویراستار نامیده شود، خوشبختانه هنوز نفسی می کشید که در بیست و سوم اسفندماه ۱۴۰۱، با حضور نیکولاراش (Nicols Roche)، سفیر فرانسه در ایران و همراهی خانواده استاد، بالاترین نشان نخل آکادمیک، کومانندور، به ایشان تقدیم شد و خوشبختانه در حیات این مرد بزرگ بود که بزرگداشت او در رشت برگزار شد و افسوس که او در دومین روز از چشم گشودن بهار، چشم بر جهان بست و غم بر دل دوستداران نشاند. با اینکه استاد در حوزه ترجمه نام آور و زبانزد است و کار ترجمه را با برگرداندن رمان دلدار و دلباخته، از رُژژ ساند شروع کرد و بعدها آثاری را از نویسندگان بزرگی مانند ژرژ برک و گوستاو فلوبر به فارسی برگرداند، اما در جایگاه یک ویراستار شاگرد می خواهم بیشتر به کوشش های علمی این بزرگ ویراستار و پدر ویرایش ایران اشاره کنم.

چهره ماندگار ویرایش

استاد در اواخر دهه ۱۳۴۰ ویراستار مؤسسه انتشارات فرانکلین شد. او که کارشناسی ارشد زبان شناسی هم داشت، در کنار حرفه ویراستاری، چند کتاب در زمینه آیین نگارش و ویرایش تألیف کرد و مقاله های ارزشمندی را به چاپ رساند، همچنین هم عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی بود و هم تا خرداد ۱۳۹۸ سردبیری نشریه نامه فرهنگستان را برعهده داشت.

احمد سمیعی گیلانی به پاس خدماتش در حوزه های ویراستاری و ترجمه و پژوهش های ادبی، مترجم برتر در جشنواره فارابی و ویراستار برتر شد و در سال ۱۳۸۰ چهره ماندگار در رشته ادبیات و ویرایش لقب گرفت که البته بی دلیل نبود و حضور او به عنوان ویراستار در جاهایی مانند بنگاه ترجمه و نشر کتاب، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انتشارات سروش، مرکز نشر دانشگاهی، بنیاد دایره المعارف و نیز شورای عالی ویرایش صداوسیما برای این منظور کافی بود.

سمیعی آزادوار می نوشت

بزرگی استاد سمیعی را در زمینه ویراستاری باید از زبان شاگردان او و کسانی شنید که در حوزه ویرایش دستی دارند و قدر و ارزش کاری او را می دانند. دکتر محمدجعفر یاحقی که خود عضو فرهنگستان است و یکی از نخستین کتاب ها را در حوزه ویرایش تألیف کرده است، پس از درگذشت استاد سمیعی سوگنامه ای نوشت که به خوبی عمق درد نبود استاد سمیعی را بازتاب می دهد: «استاد احمد سمیعی (گیلانی) سال ها برای ویرایش، ترجمه و درست نویسی فارسی پدري كرد و به ویژه ویرایش را از آب و گل بیرون کشید، سروسامان داد و راهی بازار کرد. میزان درد فقدان او را از فرانکلین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، مرکز نشر دانشگاهی و «نامه» فرهنگستان باید پرسید که سال های سال در کانون هر کدام حضوری محسوس داشت

میزان درد فقدان او را از فرانکلین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، مرکز نشر دانشگاهی و «نامه» فرهنگستان باید پرسید که سال های سال در کانون هر کدام حضوری محسوس داشت. اگر او اجازه می داد که نامش را در شناسنامه ویرایش وی مشخص یافته و راهی بازار شده، قید کنند، امروز چه همه کتاب هایی که به

نام او مزین نبود! یا اگر نام ویراستاران و خبرنگاری که مستقیم از کلاس ها و جلسات، یا غیرمستقیم از کتاب ها و آثار او بهره برده اند در دفتری ثبت می شد، آن دفتر اینک کتابی گرامند شده بود که کمتر صاحب نامی را در عرصه ویرایش، ترجمه و نویسندگی آکادمیک فارسی می توانستی یافت که به بدون نامش در این کتاب متخبر نباشد، اما، احمد سمیعی مرد خودنمایی نبود هرچند که اگر هم می بود حشش بود... مراکز نهادهای ویراستاری یا نه همه ویراستاران امروز ناباورانه به سایه او بالای سر کتاب ها خیره مانده اند و از خود می پرسند: چه کسی جای خالی احمد سمیعی را پر خواهد کرد؟...

سمیعی زبان فارسی را محکم و پیراسته و آزادوار می نوشت. ترجمه های جانانه او میزان ترجمه موفق و کامیاب بود. خدماتش به زبان فارسی، چه در کسوت ویراستار و چه به عنوان مترجم و مؤلف زبانزد و نام بردار است. زبان فارسی اگر در این روزگار ۱۰ نفر محکم کار و دلسوز و معتدل نویس از قبیل او می داشت نباید هیچ بیمی به خود راه می داد. با رفتن او یکی از ستون های استوار زبان فارسی فرو ریخت و معلوم نیست اثر فارسی بتواند جای خالی او را در عالم استوار کاری به این زودی ها پر کند».

آشتی میان ویرایش و

زبان شناسی از چالش های جدی در حوزه ویرایش باید به اختلاف نظر اهالی ادبیات با زبان شناسان اشاره کرد و زنده یاد سمیعی از جمله ویراستارانی بود که میان ادبیات و ویرایش و زبان شناسی پیوند ایجاد کرد. از نگاه او لازم است که ویراستار با مفاهیم زبانی آشنا باشد، چه، بدون آشنایی با مفاهیم زبانی، نمی تواند وظایف خود را انجام دهد و دلایلش این است که ضوابط ویرایش باید

تنها بر اساس مبانی زبان شناسی تدوین شود. قواعد زبان شناسی یکی از عوامل دخیل در تدوین ضوابط ویرایش است، ولی یگانه عامل نیست. رعایت مسائل دیگری هم ضرورت دارد. وی در گفت وگویی با مجله پژوهشگران به همین نکته اشاره می کند که: «اختلاف نظری که ظاهراً بین زبان شناسان و کسانی که در حوزه تحقیقات ادبی کار می کنند، پدید آمده، ناشی از یک سوء تفاهم درباره زبان فصیح است. ممکن است معنا یا مطلبی در قالب یک عبارت درآید که آن عبارت از لحاظ دستوری درست باشد ولی فصیح نباشد، یعنی آن روشنی و کیفیت ادبی را نداشته باشد.

اختلاف در دو سطح از زبان است؛ سطح عادی و سطح برجسته (ممتاز) که اگر بدان توجه نشود سوء تفاهم پیش می آید. این سوء تفاهم هم در عرصه جهانی و هم رفته رفته در کشور ما دارد برطرف می شود. علت این است که زبان شناسان متوجه شده اند

زبان ادبی با زبان متعارف فرق دارد و حتی در زمینه زبان ادبی پژوهش هم کرده اند. اکنون دستورنویسانی که برای آموزش عمومی یا مقاطع تحصیلی دستور می نویسند، هم به مبانی زبان شناسی توجه دارند، هم به ضوابط ادبی و این به اصطلاح فاصله ای که بین تحلیل زبان شناسی و نقد ادبی وجود داشته

است به تدریج از بین می رود و نظرها به هم نزدیک می شود. به نظر من، برای آموزش دستور زبان، علاوه بر توصیف، تجویزهایی نیز لازم است، به ویژه برای به اصطلاح زبان رسمی تر، متمایز تر و برجسته تر که زبان نوشتاری است، ضوابطی علاوه بر قواعد زبان گفتاری و محاوره استخراج می شود که باید تعلیم داده شود. کافی نیست نسلی تربیت شود که درست حرف بزند و درست سخن بگوید یا مطابق قوانین دستوری بنویسد، علاوه بر آن، لازم است که این نسل بتواند رساتر،

روشن تر، فصیح تر و زیباتر بنویسد و این در انتقال فرهنگ بسیار مؤثر است.»

استاد و نگاه های نوآورانه

نگاه های نوآورانه ایشان، با اینکه متعلق به نسلی با گرایش سنت ادبی است، به حوزه ویرایش جانی تازه داد. توجه به زبان و دانش زبان شناسی مهم ترین دلیل این نگاه است و به همین دلیل فرزند زمانه خویش بود و تأکید داشت که ویراستار باید با دستور زبان آشنا باشد و یکی از دانسته های اساسی که ویراستار باید داشته باشد، دستور زبان است. توجه آن زنده یاد به زبان گفتار هم یکی از این نگاه های نوآورانه است.

از نگاه ایشان قواعد دستور زبان تا به حال بر اساس نوشتار تنظیم شده است، بنابراین، مبنای را گفتار می دانست و معتقد بود دستورنویسان سنتی به این مسئله توجه نداشتند و یکی از تفاوت های دستور سنتی و یکی دستور نو این است که در دستور نوعی در زبان شناسی، گفتار و در دستور سنتی، نوشتار ملاک است.

واژ این نمونه نگاه های به روز ایشان می توان به شکل کسره اضافه بعد از «های» غیرملفوظ اشاره کرد که نظر ایشان آوردن «ی» بعد از «ه» است، اما

به نظر فرهنگستان احترام می گذارد و می گوید: «فرهنگستان همان همزه در نظر گرفته، منتها برای کتاب های درسی در سطح معینی مجوز داده از «ی» استفاده شود با این اعتقاد که «ی» از نظر آموزشی بهتر است و این نظر کسانی است که در آموزش و پرورش تجربه دارند.

بنابراین، در کتاب های درسی، به ویژه کتاب های دوره ابتدایی، کاربرد «ی» مجاز و بلکه بهتر دانسته شده است. من هم تابع نظر فرهنگستان هستم، موافق باشم یا مخالف، به هر حال، در فرهنگستان چنین تصویب شده است».

دریغ می آید در پایان به این نکته اشاره نکنم که می تواند پایان بخش مطلب باشد: «زمان ما صد کتاب می خواندند و یک مقاله می نوشتند، اما الان یک کتاب می خوانند و ۱۰ مقاله می نویسند، چرا این قدر شتابزده هستیم؟»

نوشته است و همین ترکیب تجربه و تأمل جستار ها را خواندنی کرده است. او پشت نقابی پنهان نشده تا به مخاطب پند بدهد یا با او در مقام دانی کل سخن بگوید. او خود عریانش را با فکر های توی سرش روایت کرده است. روایتی که اندوهگین است اما این اندوه رنگ غالب آن نیست، گاهی خاکستری اندوه کنار می رود و رنگ های تند شاد جای آن را می گیرد. طلوئی در این جستار هایی واهمه به رنج ها و ویرانی های زندگی اش خیره شده است و این تجربیات شخصی را در هنگام نوشتن به متن هایی بدل کرده است که خواننده می تواند پس از خواندن آن خودش را وسط جستار ببیند که دارد با نویسنده آن که حالا به رفیق نادیده تبدیل شده است، همزاد پنداری می کند. کتاب در بیشتر جستار هایش اگر چه شاید اشاره مستقیمی به مسائل اجتماعی نکند، اما در جای جایش به مسائل روز مثل چیزی مثل این مهاجرت مفرط که ما درگیرش هستیم، اشاره می کند. طلوئی در جستار «طریق طاری شدن» «درباره قدمت مهاجرت می نویسد: «در خاطرات حاج سیاح، جایی رسیده به مرز روسیه و فنلاند، نزدیک قطب و به او گفته اند سیرکی هست که در آن تیراندازی عجایب کاری نمایش می دهد.

محمدرضا هاشمی «ویرانه های من» کتاب تازه محمد طلوئی درباره نوشته روی جلد آن جستار هایی درباره روان رنجور و آدم هاست. آدم هایی که در جغرافیایی به نام ایران زندگی می کنند، اما دغدغه ها و رنج هایشان رنج هایی عمومی است، رنج هایی مختص ذات انسان، رنج هایی که ریشه در سوالات بنیادین دارند که زیست آدمی بر پایه آن بنا شده است. رنج ها و سؤال هایی که با اولین گریه هنگامی که از رحم مادر بیرون می آیم شروع می شود و تا آخرین لحظه ای که حواسمان سر جایش هست ادامه دارد. در هفت جستار این کتاب نود و سه صفحه ای ما صدای نویسنده را می شنویم که در جای جای جهان در جست و جوی پاسخ سوالاتش هست. سوالاتی که گاه در طبقه یازدهم یک آپارتمان وقتی بایک کشد و زک چشم در چشم شده است به خاطرش می آید، گاه در سفارت آمریکا در میلان ایتالیا، وقتی دارد درباره جوانی تأمل می کند و گاه از رشتی می گوید که برای او یک مکان نیست، بلکه زمان است. جستار های طلوئی در این کتاب حول چند مسئله اساسی تنهایی، درد، تاریخ نگری، فقدان، مهاجرت، وطن و عشق می چرخد. نویسنده در این کتاب تجربیات و تأملاتش را در این جستار ها

مشتاق می شود که برود و نمایش را ببیند و مرد تیرانداز هم در تردستی کم نمی گذارد. وقتی حاج سیاح می فهمد تیرانداز ایرانی است و چند کلمه ای حال و احوال می کند، با خودش می گوید هر جای عالم مسکون نگاه کنی ایرانی ها رفته اند و مینالد از هر ز رقتن استعداد ها در ایران. دو بیست سال قبل یکی را تصور کنید که مهارتی داشته و در ایران جایش نبوده است. فرق با امروز دارد؟ ما هنوز در تاریخ زندگی می کنیم و قصه هنوز هم همان است. ما پراکنده ایم در عالم و همه جا هم غمناک و با خودمان برده ایم. ما همه جا صاحب این غم هستیم. مفهومی تکه پار و متضاد از وطن چه در حدود و مرز ها چه در انتخاب آن چه معنی وطن را می سازد. بخارا و قلیس و هرات هنوز وطن اند و بشاگرد و گندم بریان و درک نه بسامد آن تکه های جدا شده در سر مان آن قدر زیاد است که جاهایی وسط این خاک انگار یادمان نیست».

خواندن ویرانه های من در پایان سال پر رنج ۱۴۰۱ فرصت خوبی است تا یقه خودمان را بگیریم و خودمان را حلاجی کنیم که بالاخره وی این تردمیل رنج و شادی با چه سرعتی و چگونه می خواهیم ادامه بدهیم.



خودآموز زیستن بارنج

